

تشیع در آذربایجان در دوره ایلخانان غیر مسلمان

مهدی عبادی

چکیده

همزمان با تأسیس دولت ایلخانی در ایران (۶۵۶ ق)، به علت قرار گرفتن مرکز دولت ایلخانی در آذربایجان، این ایالت مورد توجه و اهتمام ویژه شیعیان قرار گرفت. در این زمان، حضور خواجه نصیرالدین طوسی (د. ۶۷۲ ق) به عنوان عالمی شیعی و نیز فردی با نفوذ در دستگاه ایلخانی، در آذربایجان را می‌توان به عنوان نقطه آغاز نفوذ تشیع در این ایالت مورد توجه قرار داد. خواجه با توجه به موقعیت والایی که در نزد سلاطین ایلخان، به ویژه هولاکو داشت، توانست از منافع شیعیان به نحو مطلوبی حمایت کند. او با به دست گرفتن تشکیلات اوقاف و استفاده گسترده از شیعیان در این تشکیلات، جایگاه اجتماعی شیعیان را ترقی داد. همچنین، تعداد زیاد شیعیانی که در سایه حمایت‌های خواجه، راهی آذربایجان شدند، امکان استمرار حضور تشیع را هم در دستگاه دولتی و هم در جامعه آذربایجان فراهم آوردند.

واژه‌های کلیدی: آذربایجان، تشیع، خواجه نصیرالدین طوسی، ایلخانان.

مقدمه

در کنار مصائب و فجایع متعددی که از استیلای مغول نصیب جامعه ایران شد، تأسیس حکومت ایلخانی تحول مثبتی در حیات سیاسی ایران پدید آورد که در نتیجه آن، برای اولین بار در تاریخ ایران پس از اسلام وحدت سیاسی سرزمینی ایران احیا شد. این تحول سیاسی برای ایالت آذربایجان نقطه عطفی محسوب می‌شود، زیرا مرکز دولت ایلخانان نخست مراغه (۶۵۶-۶۶۳ ق) و سپس تبریز (۶۶۳-۷۰۵ ق) و سلطانیه (۷۰۵-۷۳۶ ق) [۱] بود. در نتیجه این استقلال سیاسی، تحولات مذهبی ایران تا حدودی روندی متفاوت از سایر سرزمین‌های اسلامی داشت و این وضع تأثیر تأثیر بسزایی در رشد مذهب تشیع در نقاط مختلف ایران و از جمله در منطقه آذربایجان داشت.

خارج شدن قدرت سیاسی از دست اهل سنت که در پی استیلای مغول و تحولات سیاسی ناشی از آن در ساختار سیاسی ایران به وقوع پیوست، آزادی زیادی نصیب شیعیان کرد آنها توانستند بدون مانعی جدی، در نقاط مختلف ایران به ترویج مذهب خود بپردازند. در شرایطی که جنگ با دستگاه خلافت، رقابت و ستیز با ممالیک مصر و قدرت یافتن پیروان ادیان بودا و مسیح و یهود موجب شده بود ایلخانان دوره حاکمیت یاسا، شیوه خصمانه‌ای را در قبال مسلمانان، به ویژه اهل سنت در پیش بگیرند، [۲] وجود خواجه نصیرالدین طوسی که نفوذ بسیار زیادی در هولاکو (حک. ۶۵۶-۶۶۳ ق) و جانشین آن اباقا (حک. ۶۶۳-۶۸۰ ق) داشت، [۳] علاوه بر اینکه دشمنی‌های مغولان با همه مردم مسلمان اعم از شیعه و سنی را تعدیل می‌کرد، تقویت بیش از پیش تشیع را نیز در پی داشت. [۴] به واسطه پشتیبانی خواجه طوسی از تشیع، که قرون گذشته به دلیل وجود دستگاه خلافت و حاکمیت دولت‌های سنی در ایران، مجالی برای رشد و بالندگی خود نمی‌یافت، اکنون فرصت مناسبی به دست آمده بود تا با استفاده از تحولات سیاسی، اجتماعی و مذهبی، که برای پیشرفت شیعه مساعد بود، بنیان خود را در جامعه ایران برای روزی که دین رسمی ایران گردد [۵] و خود را در این سرزمین تثبیت نماید، محکم و استوار سازد.

نفوذ تشیع در آذربایجان: خواجه نصیرالدین طوسی

آذربایجان یکی از مناطقی بود که در این دوره، مورد توجه شیعیان واقع گردید. پیش از این، تشیع در این ایالت از پایگاه چندانی برخوردار نبود.[۶] حضور خواجه طوسی در آذربایجان با توجه به نفوذ زیادی که در دستگاه ایلخانی داشت، شرایط مناسبی را در این خطه برای حضور و فعالیت شیعیان فراهم آورد. با توجه به اهمیت این مسأله، می‌توان آن را به عنوان پی‌ریزی شالوده تشیع در این خطه مورد توجه قرار داد. وجود چنین شخصیتی همانطور که آذربایجان را به یکی از مراکز مهم علوم عقلی در دوره اسلامی تبدیل کرد،[۷] می‌توانست این ولایت را به کعبه آمال شیعیان تبدیل نماید که با استفاده از نفوذ خود در دستگاه ایلخانی[۸] به حمایت مادی و معنوی از آنها می‌پرداخت.[۹] از سوی دیگر عده‌ای نیز برای تلمذ نزد خواجه، آذربایجان را مقصد و مسکن خود قرار می‌دادند.[۱۰]

خواجه نصیرالدین طوسی به واسطه مقام والای علمی خود و نیز مساعدت‌هایش به هولاکو در جریان لشکرکشی‌های او در ایران و عراق، نفوذ قابل توجهی در دستگاه ایلخانی داشت و به همین دلیل در دوره زمامداری هولاکو(۶۵۶-۶۶۳ ق) توانست با عهده‌دار شدن نقش رابط میان شیعیان و ایلخان، از منافع آنها پشتیبانی کند.[۱۱]

با این که خواجه نصیرالدین نزد هولاکو اعتبار زیادی داشت، از قبول مناصب رسمی در دستگاه ایلخانی خودداری کرد. بی‌تردید او می‌دانست که قبول منصب و مقام دولتی، او را تحت‌الامر مطلق خان مغول قرار می‌داد و نمی‌توانست به عنوان یک عالم دانشمند که سعی در حمایت از اسلام و فرهنگ اسلامی، خاصه تقویت مذهب تشیع به صورت قاطع اثرگذار باشد. به علاوه، سرنوشت بسیاری از صاحب منصبان دستگاه ایلخانی که به قتل رسیدند، دراحتراز خواجه از قبول مناصب دولتی تأثیر داشته است. بدین ترتیب او تنها ریاست اوقاف را بر عهده گرفت[۱۲] که خارج از حوزه فعالیت‌های حکومتی بود. در کنار این منصب مأموریت یافت رصدخانه‌ای را در مراغه تأسیس نماید.[۱۳] خواجه علاوه بر اشتغال به علم نجوم، رصدخانه مراغه، به تدریس علوم دیگر می‌پرداخت،[۱۴] از این رو علمای بزرگ آن زمان از هر طرف بدانجا روی آوردند.[۱۵]

اقدامات خواجه برای ارتقای جایگاه تشیع و شیعیان

قرار گرفتن خواجه نصیرالدین در رأس تشکیلات اوقاف و رصدخانه مراغه، این امکان را برای خواجه فراهم آورد تا بدون دخالت مستقیم حاکمان مغول، به فعالیت در عرصه‌های مورد علاقه خود بپردازد. خواجه، با آنکه به عنوان عالم شیعی، در صدد ترویج عقاید شیعی بود، اما با احتراز از تعصب‌های خشک مذهبی، با پیروان همه مذاهب اسلامی با عطف و رفتار می‌کرد، و تا حد مقدور از اقدامات سوء مغولان علیه عموم مسلمانان ممانعت به عمل می‌آورد.[۱۶] او موفق شد تحت لوای فعالیت‌های علمی، شمار زیادی از علمای مسلمان را بدون توجه به مذهب آنها در رصدخانه مراغه دور هم جمع گرداند و تعداد زیادی از تألفات مسلمانان را که شمار آن را تا چهارصد هزار ذکر کرده‌اند،[۱۷] به این مرکز علمی منتقل کرد. این اقدامات علاوه بر اینکه نقش مهمی در حفظ فرهنگ و تمدن ایرانی و اسلامی و استمرار آن ایفا نمود،[۱۸] در فراهم آمدن زمینه‌های سیطره فکری و فرهنگی ایرانیان بر مغولان تأثیر بسزایی داشت.[۱۹]

تلاش برای حفظ میراث ایرانی-اسلامی، خواجه را از تلاش برای تقویت تشیع غافل نکرد. او برای برقراری ارتباط با علمای طراز اول شیعه، به شهر حله که در این زمان پایگاه شیعی مهمی بود، مسافرت کرد و با علماء و فقهای برجسته این شهر ملاقات کرد.[۲۰] تصدی تشکیلات اوقاف، ارتباط او با شیعیان نواحی مختلف قلمرو ایلخانی را ممکن کرد. از این طریق او توانست از شیعیان در این تشکیلات استفاده کند. این امر جایگاه و اعتبار شیعیان را ارتقا بخشید[۲۱] و امکان فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی را برای آنها فراهم آورد. منابع اطلاعات دقیقی از نحوه اداره اوقاف تحت نظارت

خواجه نصیرالدین به دست نمی‌دهند. آنچه می‌توان از این منابع استخراج کرد گزارش اعزام نایبانی است که خواجه به هر یک از ولایات و شهرها و روستاها می‌فرستاد.[۲۲] با این حال از قراین موجود می‌توان به این نکته پی برد که خواجه از شیعیان زیادی در تشکیلات اوقاف استفاده می‌کرد. ابن الفوطی در ذیل شرح حال یکی از سادات به نام فخرالدین محمد بن محمد العلوی النقیب آورده است که این سید به همراه کمال الدین الرضا به مراغه آمد و خواجه نصیرالدین طوسی رسیدگی به اوقاف همدان، اصفهان، قم، کاشان و نواحی اطراف این شهرها را به او واگذار کرد.[۲۳] از این گزارش می‌توان استنباط کرد که خواجه طوسی برای تقویت تشیع، تعداد قابل توجهی از شیعیان را در انجام امور مربوط به اوقاف به کار گرفته است.

در این دوره، اگرچه تشیع از زیر فشار مطلق سیاسی و فکری اهل سنت رهایی یافته بود،[۲۴] اما فعالیت‌های علمی در حوزه فقه و کلام شیعی بسیار محدود بود. از این رو، خواجه طوسی در کنار تلاش برای تقویت تشیع و ارتقاء جایگاه سیاسی و اجتماعی شیعیان، تألیفاتی را در زمینه عقاید شیعی نگاشت و برای استمرار این جریان شاگردانی را نیز تربیت کرد. این دو اقدام خواجه را می‌توان به عنوان مکمل فعالیت‌های سابق الذکر او برای تقویت تشیع دانست. خواجه نصیرالدین طوسی که از بنیانگذاران کلام شیعه امامیه محسوب می‌شود،[۲۵] با تألیف تجرید الکلام فی شرح عقاید الاسلام (مشهور به تجرید العقاید یا تجرید الکلام)، ضمن در آمیختن فلسفه با علم کلام، به دفاع از «تفکر دینی شیعی»[۲۶] پرداخت. تألیف این کتاب، تأثیر قابل توجهی در تألیف کتاب‌های کلامی در میان شیعیان بر جای گذاشت. علمای شیعه شرح‌ها و حواشی زیادی بر آن نوشتند. این فعالیت‌ها تفکرات شیعی را بسط داد. خواجه شاگردان زیادی را نیز تربیت کرد[۲۷] تا بتوانند راه او را تداوم ببخشند. از جمله شاگردان او می‌توان به سه فرزندش صدرالدین علی، اصیل الدین حسن و فخرالدین احمد اشاره کرد.[۲۸]

پس از هولاکو، در شرایطی که آباقا(حک. ۶۶۳-۶۸۰ ق) مجالی برای مسلمانان باقی نگذاشته بود، خواجه نصیرالدین طوسی قدرت و نفوذ خود را حفظ کرد. به رغم نفوذ رهبانان بودایی در دستگاه ایلخانی، زمان بر تخت نشستن خان آباقا را خواجه معین کرد(۶۶۳ ق). [۲۹] که این خود نشان دهنده تثبیت مقام و جایگاه او در دوره ایلخان جدید است. خواجه در این زمان به تحکیم موقع کسانی پرداخت که خود بر سر کارها آورده بود،[۳۰] به روایت رشیدالدین، آباقا «قریب صد دانشمند معتبر که از تلامذه استاد البشر خواجه نصیرالدین طوسی بودند و ملازم درگاه بودند، از انعام عالی بهره‌مند گردانید».[۳۱]

در یک ارزیابی کلی، اقدامات خواجه نصیرالدین برای تقویت تشیع، از سه جنبه قابل بررسی است. اول اینکه تشیع در سایه تلاش‌های خواجه اعتبار سیاسی قابل توجهی یافت. در شرایطی که اهل سنت در ایران از نظر سیاسی وضعیت رضایت بخشی نداشتند، خواجه از شیعیان یک گروه فعال سیاسی تشکیل داد[۳۲] که با رخنه و نفوذ در دستگاه حکومت، تشیع را تقویت و حمایت کردند. دوم اینکه فعالیت گسترده شیعیان در تشکیلات اوقاف در قلمرو ایلخانی، بدانها وجهه و اعتبار اجتماعی قابل توجهی بخشید. این وضع به خصوص در آذربایجان که پیش از آن تشیع از جایگاه اجتماعی و سیاسی برخوردار نبود بیشتر نمود داشت. مردم این ایالت به واسطه حضور خواجه و بسیاری از شیعیان دیگر که گرد او جمع شده بودند، با تشیع از نزدیک آشنا شدند. خواجه به عنوان نمونه عینی شیعه، در قالب فردی عالم و دانشمند و سیاست‌پیشه ظاهر شده بود که از همه توان خود برای حمایت و پشتیبانی از مردم استفاده می‌کرد. همین امر، در آشنایی هرچه بیشتر با تشیع، به عنوان مذهبی اسلامی و نه فرقه‌ای بدعت‌آمیز مطرح شد. این همه در تغییر یافتن تصورات مردم آذربایجان از تشیع بسیار مؤثر بوده است. بعد دیگر فعالیت‌های خواجه این بود که به تشیع اعتبار علمی

بخشید. علاوه بر تألیف کتاب در زمینه اعتقادات مذهبی شیعه و تربیت شاگردانی برجسته همچون علّامه حلی، [۳۳] خواجه با تأسیس رصدخانه مراغه، دانشمندان مسلمان را بدون توجه به مذهب آنها به این مرکز علمی جلب کرد و با اختصاص حقوق و مستمری قابل توجهی به هر یک از آنها، وسایل معاش و امکانات علمی را نیز برای آنها مهیا ساخت. [۳۴] تحت تأثیر خواجه نصیرالدین و به دستور هولاکو، فخرالدین لقمان بن عبدالله مراغی، به شهرهای اربل، موصل، جزیره و شام سفر کرد و دانشمندانی را که در زمان حمله مغول به آن سامان پناه برده بودند به بازگشت و اقامت در مراغه تشویق و دعوت کرد. در پی این اقدام حدود پانصد خانوار که از ایران مهاجرت کرده بودند به وطن خود بازگشتند. [۳۵]

قابل توجه است که این اقدام از سوی عالمی شیعی صورت می‌گیرد که بدون توجه به مذهب این دانشمندان آنها را از اقصی نقاط جهان اسلام گرد آورده و مورد حمایت قرار می‌دهد. به طور قطع و یقین، اقداماتی از این قبیل بازتاب قابل توجهی در جامعه آذربایجان داشته است که مرکز فعالیت‌های علمی خواجه بود. بسیاری از این علماء و دانشمندان در کتاب‌هایی که تألیف کرده‌اند از خواجه به احترام و نیکی یاد کرده‌اند. [۳۶]

لذا می‌توان گفت که فعالیت‌های علمی خواجه، وجهه و اعتبار قابل توجهی به شیعیان در جامعه آذربایجان بخشید، که در نشر اعتقادات شیعی در میان مردم تأثیر زیادی داشت. به طور خلاصه فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و علمی خواجه، موجب ترقی جایگاه تشیع در نزد سطوح بالای جامعه و نیز در میان مردم شد و زمینه را برای موفقیت‌های آتی شیعیان مانند گرایش‌های شیعی غازان و اهتزاز کوتاه مدت پرچم تشیع در عهد اولجایتو (حک. ۷۰۳-۷۱۶ ق) مهیا ساخت.

[۱] - Minirsky, "MARĀGHA" EI2, VI/501; Minorsky-[bosworth], "TĀBRĪZ", EI2, X/43; [۱] - Minorsky*[Bosworth], "SULTĀNIYYA", EI2, IX/860.

[۲] - Spulr, "ĪLKHĀNS" EI2, III/1121.

[۳] - رشیدالدین، ۲/ ۶۹۲؛ و صّاف الحضرة، ۱/ ۶۴؛ الکتبی، ۳/ ۲۵۰.

[۴] - مدرس رضوی، ۷۹؛ مدرسی، ۵۹.

[۵] - بیانی، ۲/ ۴۰۴.

[۶] - الرازی القزوینی، ۴۷۵، ۴۹۳ و ۴۹۴؛ به گزارش مؤلف کتاب منتقلة الطالبية (تألیف در قرن پنجم هجری) تنها پنج نفر از سادات به آذربایجان مهاجرت کرده بودند. (ابن طباطبا، ۷۷-۷۹). ابن عنبه نیز در عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب، به حضور برخی از علویان در این ایالت اشاره می‌کند. (۹۳، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۵۴). مؤلف کتاب ثقة‌العیون که به شرح حال علمای شیعی در قرن ششم هجری پرداخته است تنها از یک نفر آذربایجانی با پسوند میانجی یاد می‌کند. (به نقل از جعفریان، ۶۰۰).

[۷] - صفا، ۳/ ۲۵۹ - ۲۶۰.

[۸] - الکتبی، ۳/ ۲۵۰.

[۹] - ابن الفوطی در تلخیص مجمع الآداب، برخی از سادات و شیعیان که برای رسیدن به حضور خواجه به این منطقه آمده بودند، به ما شناسانده است (۲/ ۸۴۱ - ۸۴۲؛ ۳/ ۳۶۹؛ همو، تلخیص مجمع الآداب، کتاب الکاف، ۱۷۶ - ۱۷۷).

- [۱۰] - رشیدالدین، ۷۴۴ / ۳؛ الکتبی، ۲۵۱ / ۳.
- [۱۱] - اشپولر، تاریخ مغول در ایران، ۲۴۵.
- [۱۲] - الکتبی، ۲۴۷ / ۳؛ ابن الفوطی، الحوادث الجامعة، ۳۵۰، ۳۵۸، ۳۷۵.
- [۱۳] - رشیدالدین، ۷۱۸ / ۲.
- [۱۴] - نصر، ۷۰.
- [۱۵] - صایلی، ۱۶۰.
- [۱۶] - الکتبی، ۲۴۷-۲۴۸؛ صفدی، ۱۸۲ / ۱؛ مدرس رضوی، ۸۸؛ جواد، ۱۰۸.
- [۱۷] - نک. مدرسی، ۸۶-۹۱.
- [۱۸] - بیانی، ۳۵۰ / ۱.
- [۱۹] - الگود، ۴۴۰.
- [۲۰] - مدرس رضوی، ۳۷؛ بیانی، همان، ۳۴۰ / ۱.
- [۲۱] - الکتبی، ۲۴۷-۲۴۸.
- [۲۲] - وِصَّاف الحضرة، ۱۵۱ / ۱.
- [۲۳] - تلخیص مجمع الآداب، ۳۶۸-۳۶۹ / ۳.
- [۲۴] - اشپولر، ۳۳۲ / ۱.
- [۲۵] - باسانی، «دین در عهد مغول»، ۵۱۶؛ همو، «دین در دوره سلجوقی»، ۲۸۱.
- [۲۶] - الویری، ۶۶.
- [۲۷] - رشیدالدین، ۷۴۴ / ۲؛ الکتبی، ۲۵۱ / ۳.
- [۲۸] - الکتبی، ۲۵۱ / ۳؛ برای نقش فرزندان خواجه نصیرالدین در استمرار تشیع در آذربایجان نک. ادامه نوشتار حاضر.
- [۲۹] - رشیدالدین، ۷۴۲ / ۲.
- [۳۰] - بیانی، ۴۰۸ / ۲.
- [۳۱] - رشیدالدین، ۷۴۴ / ۱.
- [۳۲] - بیانی، ۵۷۹ / ۲.
- [۳۳] - مدرس رضوی، ۲۳۸.

[۳۴] - علی اصل، ۵۳.

[۳۵] - مدرسی، ۸۴. Daiber and Ragep, " AL-Tâsî, Naşîr AL -Dîn", EI2, X/747.

[۳۶] - مدرسی، همانجا.

دسته بندی :